اجبار درونی

شرق: توماس برنهارد از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات آلمانی‌زبان است که در سال ۱۹۳۱ در اتریش به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۹ از دنیا رفت. «مقلد صدا» عنوان مجموعه داستانکی از او است که به‌تازگی با ترجمه ناصر غیاثی در نشر نو منتشر شده است. آن‌طور که در توضیحات خود کتاب آمده، ابتدا قرار بوده این مجموعه داستانک «محتمل- نامحتمل» نامیده شود که می‌توان آن را توصیف دقیق صدواندی داستانک «مقلد صدا» دانست که درون‌مایه اصلی آنها مرگ است با طنز.

مکان اغلب داستان‌های این مجموعه شهرهایی است در اتریش که مورد نیش و کنایه‌های برنهارد قرار می‌گیرد؛ اما او تنها به اتریش بسنده نمی‌کند و مکان برخی دیگر از این داستانک‌ها را در دیگر کشورها و ازجمله ایران برمی‌گزیند. جمله‌های طولانی و پیچ‌درپیچ از دیگر ویژگی‌های داستانک‌های این کتاب است.

توماس برنهارد از نویسندگان شناخته‌شده قرن بیستم آلمانی‌زبان به شمار می‌رود. او از برجسته‌ترین نویسندگان آلمانی‌زبان بعد از جنگ و از تحسین‌شده‌ترین نویسنده‌های نسل خود است. توماس برنهارد فرزند ازدواجی غیرقانونی بود و کودکی و جوانی سختی را پشت‌سر گذاشت. مادرش که از او بیزار بود، رهایش کرد و بیماری چند بار او را تا پای مرگ برد و در آخر پدربزرگش که بسیار دوستش می‌داشت، به دلیل تشخیص نادرست پزشکان مرد. همین پدربزرگ بود که برنهارد را با موسیقی، ادبیات و متفکرانی مانند شوپنهاور، پاسکال و کانت آشنا کرد. توماس جوان نخست در زمینه موسیقی تحصیل می‌کرد؛ اما وضعیت جسمانی نامناسبش او را از ادامه این کار بازداشت. توماس برنهارد در اوایل دهه پنجاه به کار روزنامه‌نگاری پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۵۷ با انتشار اولین دفتر از اشعارش فعالیت خود را در زمینه سرودن شعر و نمایش‌نامه‌نویسی و داستان‌نویسی شروع کرد. اولین رمان تحسین‌شده برنهارد با عنوان «یخبندان» در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید و این شروع بیست‌وپنج سال نوشتن بی‌وقفه او بود.

در یکی از داستانک‌های مجموعه «مقلد صدا» با عنوان «اجبار درونی» می‌خوانیم: «مأموران آتش‌نشان کرمس دادگاهی شده بودند؛ چون تشک نجات بازشده‌شان را در لحظه‌ای پس کشیده و پا به فرار گذاشته بودند که فردِ خودکشی‌کننده، ساعت‌ها بود از لبه بیرونی دیوار خانه‌ای در طبقه چهارم در کرمس داشت پایینی‌ها را تهدید می‌کرد که می‌پرد پایین و خودش را می‌کشد، واقعا هم پریده بود پایین. جوان‌ترین آتش‌نشان در برابر دادگاه اظهار داشت که خیلی ناغافل و از روی یک جور فشار درونی عمل کرده و وقتی دیده است که فرد خوکشی‌کننده به تهدیدش جامه عمل پوشانده، پا به فرار گذاشته بی‌آنکه تشک نجات را ول کند. از آنجا که بین شش مأمور آتش‌نشانی او قوی‌ترین‌شان بود، آن پنج نفر بقیه را هم همراه با تشک نجات با خود کشیده و برده است، آن هم درست در لحظه‌ای که فرد خوکشی‌کننده، یک دانشجوی شوربخت آن‌طور که در روزنامه نوشته‌اند، روی میدان پایین خانه‌ای که مدت‌ها محکم به آن چسبیده بود، ترکیده بود و هیچ بعید نبود که خود آنها هم به زمین بیفتند و کم و بیش متحمل زخم‌های دردناکی بشوند. دادگاهی که این مأمور آتش‌نشانی، همان که به‌عنوان اولین نفر با تشک نجات گریخته بود و همان که چنان‌که آمد، قوی‌ترین و جوان‌ترین‌شان بود، به‌عنوان متهم اصلی در آن محاکمه می‌شد، توانست از متهم اصلی سلب مسئولیت و مانند پنج مأمور دیگر آتش‌نشانی کرمس، او را هم از اتهام تبرئه کند، اگرچه طبیعتا نتوانسته بود از بی‌گناهی او یقین حاصل کند. ده‌ها سال است که آتش‌نشانی کرمس اصلا مشهور است به بهترین آتش‌نشانی دنیا». پیش از این آثار دیگری از برنهارد به فارسی ترجمه شده بود ازجمله رمان «آشفتگی» که دومین رمان برنهارد و ازجمله آثار مهم او به شمار می‌رود و اولین اثری است که از برنهارد به انگلیسی ترجمه شده و او را به مخاطبان غیرآلمانی‌زبان معرفی کرد. برنهارد در خارج از آلمان با همین رمان «آشفتگی» مشهور شد. تقریبا همه مشخصات سبک نوشتاری برنهارد را می‌توان در این کتاب و به‌خصوص در نیمه دوم آن مشاهده کرد.

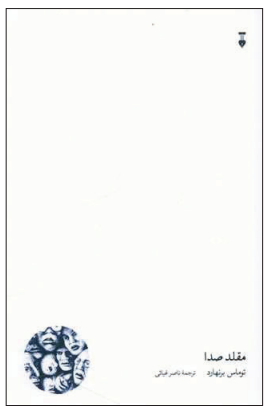

در سالمرگ محمدعلی جمال‌زاده

مانیفست تجدد ادبی

پیام حیدرقزوینی: محمدعلی جمال‌زاده امروز بیش از هر چیز با مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود» به یاد آورده می‌شود؛ اما او که عمری طولانی داشت و سال‌های زیادی از زندگی‌اش را در اروپا سپری کرد، فعالیت‌های متعددی داشت که کم‌وبیش مغفول مانده است. او فرزند سیدجمال‌الدین واعظ‌اصفهانی، از مبارزان و رهبران انقلاب مشروطه بود که اندکی پیش از قتل پدرش در سال ۱۲۸۶ در زندان بروجرد به دست عمال محمدعلی شاه، برای تحصیلات به لبنان فرستاده شد و اندکی بعد، به اروپا رفت. در شهر دیژون فرانسه در رشته حقوق تحصیل کرد و با شروع فعالیت‌های کمیته ملیون ایرانی در برلین، کمی پس از جنگ جهانی اول به برلین رفت. یک وجه زندگی جمال‌زاده با نهضت مشروطه پیوند خورده و وجه دیگر فعالیت او، آثارش به‌عنوان داستان‌نویس است که شاخص‌ترین آنها همان اولین اثرش یعنی «یکی بود یکی نبود» است که از آن به‌عنوان سرآغاز داستان‌نویسی مدرن در ایران یاد می‌شود. اثری که در آغاز قرن منتشر شد و تأثیری مهم بر جای گذاشت.

اگرچه بیشتر عمر جمال‌زاده در اروپا سپری شد؛ اما آن‌طور که حسن میرعابدینی نوشته، «روحش در اصفهان عصر مشروطه سیر می‌کرد». حاتم قادری نیز در مقاله‌ای با عنوان «جمال‌زاده؛ خاطره، حکایت در پردیس ژنو»، می‌گوید که اهمیت جمال‌زاده در تاریخ معاصر ایران برخاسته از دو وضعیت است: وضعیت نخست، زندگی جمال‌زاده در متن انقلاب مشروطه و چند سال پس از آن و داشتن پدری سرشناس مانند سیدجمال‌الدین واعظ‌اصفهانی و وضعیت دوم، نویسندگی جمال‌زاده».

اما نکته درخورتوجه این است که پدر جمال‌زاده کتابی به همراه دو مشروطه‌خواه دیگر نوشته بود که این نیز از نظر ادبی درخورتوجه است. پدر جمال‌زاده، سیدجمال‌الدین واعظ‌اصفهانی، در خانواده روحانی بانفوذی در اصفهان به دنیا آمد. عمویش صدر اصفهانی در نجف مجتهد بود و یکی از مراجع تقلید شیعیان ایران محسوب می‌شد. واعظ در نوجوانی پدرش را از دست داد و تا چهارده‌سالگی در کارگاه عموی خود در تهران بافندگی کرد. همین اتفاق او را با مشقت‌های زندگی پیشه‌وران و کارگران آشنا کرد؛ اگرچه خودش از طبقه متوسط بود. او در اصفهان به محفل ملک‌المتکلمین و دیگر خطبای بابی‌ازلی پیوست و یکی از واعظان مشهور اصفهان شد. او به همراه مجدالاسلام کرمانی و ملک‌المتکلمین انجمن ترقی را در اصفهان تشکیل دادند و مقاله‌هایی برای نشریه‌های فارسی خارج از کشور فرستادند و در سال ۱۸۹۷ مدرسه جدیدی هم تأسیس کردند. از اقدامات آنها یکی هم نوشتن کتاب «رؤیای صادقه» بود که آن را با نام مستعار منتشر کردند. ژانت آفاری در «انقلاب مشروطه ایران» می‌گوید که این کتاب در کنار ویژگی‌های مختلفش، اثری ادبی هم هست که با روایتی طنزآمیز و به زبان محاوره نوشته شده است و در آن گویش اصفهانی به کار رفته است. آفاری معتقد است که این کتاب پیشگام یک نوع ادبیات جدید بود که بعدا در انقلاب مشروطه و به‌خصوص با نوشته‌های علی‌اکبر دهخدا رواج یافت.

جمال‌زاده اغلب با داستان‌های مجموعه «یکی بود یکی نبود» شناخته می‌شود؛ اما آن‌طورکه قادری می‌گوید، نویسندگی جمال‌زاده را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره اول که شامل برخی مقالات سیاسی جمال‌زاده در پژوهش‌های تاریخی-سیاسی است و دوره دوم که دوره داستان‌نویسی است که اندکی پیش از نوشتن «فارسی شکر است» در روزنامه «کاوه» آغاز می‌شود. جمال‌زاده تا پایان عمر در همین مسیر دوم قرار داشت. او خود در شرح‌حالی که نوشته است، می‌گوید تشویق‌های میرزا محمدخان قزوینی در ادامه این مسیر بسیار تأثیرگذار بوده است؛ اما در کار جمال‌زاده وقفه‌ای وجود دارد که قادری درباره آن نوشته: «... تقریبا به مدت پانزده، شانزده سال فعالیت چشمگیری در عرصه داستان‌نویسی از خود نشان نداد. این ایام که مصادف با اوج‌گیری رضاخان در سال‌های ۱۶-۱۳۱۵ ه.ش است، شاید زمان لازم برای استحاله کامل رسالت سیاسی-انقلابی به رسالت ناسیونالیسم فرهنگی متکی بر داستان (حکایت) باشد. باید موجی فروکش می‌کرد تا موج دیگری سربردارد. وضعیت ایران در زمان حکومت رضاخان در این انتقال امواج مؤثر بود».

در بررسی کارنامه ادبی جمال‌زاده، هرچقدر به «یکی بود یکی نبود» توجه شده، به آثار بعدی او کمتر پرداخته شده است. واقعیت این است که اگر جمال‌زاده در کارنامه‌اش تنها همین مجموعه داستان را هم نوشته بود، کافی بود تا در تاریخ ادبیات ایران جاودانه شود؛ اما او آثار دیگری هم دارد که یا کمتر دیده شده‌اند یا همگی در زیر سایه «یکی بود یکی نبود» مانده‌اند.

در نوشتن داستان کوتاه نیز فضل تقدم با محمدعلی جمال‌زاده است که با به‌کاربردن نحوه مکالمه طبقات اجتماعی در زبان عهد مشروطه تغییر به وجود آورد. جمال‌زاده با انتشار مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود»، گامی مهم در این زمینه برداشت. «یکی بود یکی نبود»، دیباچه‌ای به قلم جمال‌زاده دارد که در تاریخ معاصر ادبیات ما اهمیت زیادی دارد و از آن با عنوان مانیفست ادبی یاد می‌کنند که پایه‌های تجدد ادبی و ضرورت توجه به انواع تازه ادبی در آن مطرح شده است. جمال‌زاده در دیباچه‌اش می‌گوید که باید ادبیات را به میان توده‌های مردم برد و از نویسندگان می‌خواهد زبان رایج و معمولی مردم کوچه و بازار را وارد اثر ادبی کنند. دیباچه جمال‌زاده، نشانه‌ای است آشکار از تغییر زمانه و به رسمیت شناخته‌شدن مردم و توجه به دموکراسی ادبی.

داریوش آشوری در «بازاندیشی زبان فارسی»، به اهمیت دیباچه «یکی بود یکی نبود» اشاره می‌کند و آن را فراخوانی علیه استبداد ادبی می‌داند: «دیباچه یکی بود یکی نبود در روزگار خود یک مانیفست زبانی بود که اهل قلم را به سرکشی در برابر استبداد ادبی فرامی‌خواند. چنانچه می‌گوید، همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی، که مشهور جهان است، در ماده ادبیات نیز دیده می‌شود. راه رهایی از استبداد ادبی را نیز روی‌آوردن به زبان ساده گفتاری می‌داند». در آثار این دوره به‌خوبی می‌توان نبض زمانه را دریافت. جامعه‌ای که از یک سو با مشروطه روبه‌روی استبداد سیاسی ایستاده بود، در ادبیات هم همین مسیر را طی می‌کرد. ادبیات سیاسی این دوره با روی‌آورن به مردم عادی و توجه به آنها، زبانش را نیز به زبان مردم نزدیک کرد و به قول آشوری این خدمتی است که ادبیات سیاسی آن دوره کرده است: «درهم‌شکستن زبان سنگواره‌ای نثر سنتی و روی‌آوردن به زبان زنده و زیسته، یعنی زبان گفتار، خدمتی است که داستان‌نویسی جدید و تا حدودی ادبیات سیاسی به ما کرده است. و این ناگزیر بود؛ زیرا ادبیاتی که می‌خواست آینه زندگی همه مردم باشد، نمی‌توانست جز با زبان زندگی مقصود خود را بیان دارد... نثر ساده‌شده فارسی و نزدیک‌شده به زبان گفتار یا عین آن، همه امکانات خود را کمابیش در آثار نویسندگان به بار آورده است». تلاش جمال‌زاده برای استفاده از زبان گفتاری اگرچه کامل نبود؛ اما اولین قدم بود و از این نظر اهمیت زیادی دارد. امید طبیب‌زاده در کتاب «مبانی و دستور خط فارسی شکسته»، به «تجربه جدید» جمال‌زاده پرداخته و می‌گوید پس از او گام بعدی به سرعت از سوی هدایت و چوبک برداشته شد. طبیب‌زاده در بررسی‌اش، به توصیفی که جان اندرو بویل، شرق‌شناس انگلیسی، از شکسته‌نویسی به دست داده، توجه کرده و آن را از زمره اولین و دقیق‌ترین توصیف‌هایی دانسته که درباره شکسته‌نویسی در زبان فارسی ارائه شده است. بویل در بخشی از کارش نوشته: «سیدعلی جمال‌زاده حدود ۳۰ سال پیش با انتشار مجموعه داستان‌های کوتاه و معروفش با عنوان یکی بود یکی نبود، نخستین تیر را در نبرد میان سنت و تجدد شلیک کرد. او در این کتاب برای اولین‌بار از مجموعه‌ای از لغات و عباراتی در ادبیات فارسی استفاده کرد که از یک‌سو در هیچ‌یک از لغت‌نامه‌های فارسی ثبت نشده بود و ادبا با احتیاط از آنها احتراز می‌کردند و از سوی دیگر تمام طبقات مردم در صحبت‌های روزمره خود به فراوانی از آنها استفاده می‌کردند. جمال‌زاده به همین قانع بود که بر غنای لغات زبان ادبی بیفزاید؛ اما گام دوم را که بسیار بحث‌برانگیزتر از گام نخست بود، مردانی مانند صادق هدایت و مریدش صادق چوبک برداشتند: آنان شخصیت‌های خیالی داستان‌های خود را وامی‌داشتند که تا حد امکان از تلفظ و قواعد دستوری واقعی زبان گفتاری استفاده کنند».

مرور

پایان شرلوک هلمز

شرق: شرلوک هلمز یکی از مشهورترین شخصیت‌های ادبیات پلیسی و جنایی است که در سلسله داستان‌هایی که سر آرتور کانن دویل نوشته بود، حضور داشت. کانن دویل یک بار و با نوشتن مجموعه‌داستانی با عنوان «واپسین کرنش او» تصمیم گرفت که به داستان‌های شرلوک هلمز پایان دهد اما پس از آن داستان‌های دیگری هم با محوریت این قهرمانش نوشت که «پرونده‌های شرلوک هلمز» نام داشت و پس از آن برای همیشه نوشتن داستان‌هایی با محوریت شرلوک هلمز را پایان داد. این دو کتاب اخیرا با ترجمه رامین آذربهرام در نشر نیلوفر منتشر شده‌اند. «واپسین کرنش او» مجموعه‌داستانی است از سر آرتور کانن دویل که در اکتبر ۱۹۱۷ توسط جان موری، ناشر تمام داستان‌های شرلوک هلمز، به چاپ رسید. زندگی‌نامه‌نویسان کانن دویل به این نکته اشاره کرده‌اند که او پس از چاپ مجموعه «واپسین کرنش او» دیگر قصد نداشت نوشتن داستان‌های شرلوک هلمز را ادامه دهد اما در سال ۱۹۲۱ با تماشای فیلم‌هایی که از روی این داستان‌ها ساخته شده بودند تصمیم گرفت که ۱۲ داستان دیگر بر مبنای شخصیت‌های هلمز بنویسد. آن‌طورکه آذربهرام نوشته، نخستین مجموعه از این فیلم‌ها را موریس الوی در سال ۱۹۲۱ برای کمپانی استال ساخت. این مجموعه شامل ۱۵ اپیزود بود که هر اپیزود یکی از داستان‌های شرلوک هلمز را تصویر می‌کرد. الوی در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ دو مجموعه دیگر هرکدام در ۱۵ اپیزود بر مبنای داستان‌های شرلوک هلمز کارگردانی کرد. در تمامی این فیلم‌ها الی نوروود نقش شرلوک هلمز را بازی می‌کرد. خود کانن دویل به این فیلم‌ها علاقه زیادی نشان داده بود. به‌هرحال برخی معتقدند نیاز مالی هم در گرایش کانن دویل به ادامه نوشتن داستان‌های شرلوک هلمز بی‌تأثیر نبوده است. آن‌طورکه مترجم نیز توضیح داده، «واپسین کرنش او» مقدمه‌ای کوتاه به قلم دکتر واتسن دارند. دوست و همکار قدیمی کارآگاه مشهور در این مقدمه به خوانندگان اطلاع می‌دهد که هلمز همچنان زنده و سرحال است ولی تصمیم به بازنشستگی گرفته چراکه از رماتیسم رنج می‌برد. در واقع این مقدمه واقعیتی مکتوم را تأیید می‌کند که برخی آن را در همان زمان حدس زده بودند و آن اینکه کانن دویل دیگر نمی‌خواهد داستان‌های شرلوک هلمز را ادامه دهد. او در واقع تصور می‌کرد که نوشتن این داستان‌ها او را از تحقیقات مورد علاقه‌اش درباره ماوراءالطبیعه و علوم خفیه بازمی‌دارد: «سر آرتور اعتقاد داشت که آنچه نام او را در آینده زنده نگاه می‌دارد کتاب‌هایی است که در زمینه روح و جهان باقی به رشته تحریر درآورده و داستان‌های شرلوک هلمز را نوشته‌هایی تفننی می‌پنداشت که خیلی زود از یادها می‌روند. البته درواقع درست برعکس شد. آثار سر آرتور درباره علم روح اکنون کاملا فراموش شده‌اند حال آنکه شرلوک هلمز نه‌تنها از یاد نرفت بلکه شهرت او روزبه‌روز فزونی یافت». «پرونده‌های شرلوک هلمز» آخرین مجموعه‌داستانی است که سر آرتور کانن دویل براساس شخصیت شرلوک هلمز نوشته است. این مجموعه شامل ۱۲ داستان است که در فاصله اکتبر ۱۹۲۱ تا آوریل ۱۹۲۷ در مجله استرند منتشر شدند. آن‌طورکه مترجم کتاب توضیح داده، در سال ۱۹۲۷ جان موری این داستان‌ها را در قالب کتابی به نام «پرونده‌های شرلوک هلمز» منتشر کرد اما ترتیب چاپ داستان‌ها را بر هم زد و آنها را به دلخواه خود مرتب کرد. در سال‌های بعد این کتاب توسط ناشران دیگری نیز منتشر شد اما همه آنها به ترتیب اصلی چاپ داستان‌ها در مجله استرند وفادار ماندند. در سال ۱۹۳۳ دانشگاه آکسفورد متن منقح و تصحیح‌شده‌ای از این کتاب را منتشر کرد که حاوی توضیحات و پانویس‌های مهمی به قلم ویلیام والاس رابسون بود. مأخذ ترجمه فارسی همین چاپ است اما طبق توضیح خود مترجم با دو تفاوت عمده: نخست آنکه پانویس‌های متن آکسفورد برای خوانندگان انگلیسی‌زبان نوشته شده و نکات مجهول زیادی را برای آنان که انگلیسی‌زبان نیستند باقی می‌گذارد. مترجم در این مورد تصمیم گرفته که ضمن تکمیل پانویس‌های متن از روی منابع معتبر در موارد مبهم دیگر نیز توضیحاتی به صورت پاورقی به متن اضافه کند. تفاوت دیگر ترجمه فارسی با چاپ آکسفورد در تصاویر متن فارسی است. مترجم درباره این تفاوت نیز توضیح داده: «دوستداران شرلوک هلمز می‌دانند که سیدنی ادوارد پاجت نقاش و طراح برجسته انگلیسی برای نخستین داستان‌های شرلوک هلمز که در مجله استرند چاپ می‌شدند نقاشی می‌کشید. نقاشی‌های او به قدری در ترسیم فضای داستان‌ها موفق بودند که پاجت تنها به خاطر آنها شهرتی بسزا یافت. وی برای نخستین مجموعه‌داستان‌های شرلوک هلمز ۳۵۶ نقاشی ترسیم کرد که در چاپ‌های متعدد این داستان‌ها همواره زینت‌بخش آنها بوده‌اند. علاوه بر پاجت، هاورد ک.الکاک، آلفرد گیلبرت و فرانک وایلز نیز برای داستان‌های هلمز در استرند نقاشی می‌کشیدند. الکاک در فاصله سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ ۵۰ نقاشی برای این داستان‌ها کشید و ۱۳ نقاشی آلفرد گیلبرت نیز در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ داستان‌های هلمز در استرند را زیباتر کردند. مترجم نقاشی‌های این هنرمندان برای مجموعه پرونده‌های شرلوک هلمز را که در چاپ آکسفورد وجود نداشتند، از چاپ‌های دیگر جمع‌آوری کرده و به متن داستان‌ها افزوده است». برخی منتقدان معتقدند داستان‌های مجموعه «پرونده‌های شرلوک هلمز» تفاوت‌هایی با دیگر داستان‌های هلمز دارند. مترجم نیز ضمن اشاره به این موضوع نوشته: «به اعتقاد پروفسور رابسون داستان‌های مجموعه پرونده‌های شرلوک هلمز با بقیه داستان‌های هلمز تفاوتی اساسی دارند. با یک نگاه به پیرنگ داستان‌ها پی می‌بریم که در آنها افراد مظنون یا گناهکاران از بیماری‌های جسمی یا روحی مختلف و شناخته‌شده رنج می‌برند و اغلب علاوه بر سیرت پلید، از صورتی ناخوشایند نیز برخوردارند. همین خصوصیت نشان می‌دهد که سر آرتور در نگارش اغلب این داستان‌ها برای توصیف شخصیت‌ها از تجربیات پزشکی خود استفاده کرده و با ترسیم دقیق فضای داستان و شخصیت‌ها توانسته حداقل برخی از داستان‌ها را به سبک بدبینانه و هراس‌آور نوشته‌های استاد بزرگ ادبیات گوتیک؛ ادگار آلن‌پو، نزدیک سازد. هنگام نگارش این داستان‌ها سر آرتور از مرز ۶۰ سالگی گذشته بود، به اعتقادش به مسائل ماورایی روز به روز بیشتر می‌شد و پسرش کینگزلی را هم در جنگ بین‌الملل اول از دست داده بود. همه این عوامل در اینکه دیدگاهش نسبت به جوهره پاک انسانی و سرنوشت به تیرگی بگراید سهیم بودند». کانن دویل پس از نوشتن مجموعه داستان «پرونده‌های شرلوک هلمز» داستان‌های این ابرقهرمانش را پایان داد و تا پایان عمرش در سال ۱۹۳۰ به نوشتن داستان‌هایی علمی- تخیلی در زمینه علوم ماوراء طبیعی پرداخت.

معرفی کتاب «انگار لال شده بودم»

یک مردم‌نگاری از کودکان کارگر افغانستانی در تهران

برگ‌برگ

امیرهاشمی‌مقدم: انتشارات «خِرد سرخ» چند سالی است آغاز به انتشار مجموعه مردم‌نگاری‌هایی کرده که به تأیید دبیر این مجموعه، نهال نفیسی، انسان‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه رسیده باشد. نفیسی در آغاز این مجموعه مردم‌نگاری‌ها مقدمه‌ای نوشته که در آن به آنچه این روزها در عنوان بسیاری از پژوهش‌ها به نام «مردم‌نگاری» می‌آید، انتقاد جدی دارد. به باور او در این آثار با وجود ظاهر کیفی‌شان، همچنان فضای پوزیتیویستی غالب است و از بنیان‌های مردم‌نگاری که همان حضور درازمدت در میدان پژوهش و رابطه عمیق میان پژوهشگر و میدان است، غفلت می‌شود. نتیجه کار مردم‌نگاری هم به‌جای آنکه در چارچوب فصل‌های از پیش تعیین‌شده مقدمه، بیان مسئله، پیشینه پژوهش، چارچوب تئوریک، روش اجرا و... باشد، بهتر است بر پایه محورها، موضوعات، مفاهیم و مضامین کلیدی پژوهش تدوین شود. نفیسی تلاش دارد در این مجموعه مردم‌نگاری‌های منتشرشده از سوی نشر «خرد سرخ»، چنین آثاری را به خوانندگان عرضه کند.

«انگار لال شده بودم» یکی از همین دست مردم‌نگاری‌هاست که درواقع پایان‌نامه کارشناسی ارشد سپیده سالاروند در رشته مطالعات فرهنگی بوده (لازم به یادآوری است که روش مردم‌نگاری از رشته انسان‌شناسی به بسیاری از دیگر رشته‌ها و حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی گسترش یافته). او در این پایان‌نامه/ کتاب به وضعیت کودکان کار افغانستانی در دو نقطه می‌پردازد: خانه کودک در خیابان ناصر خسرو که به وضعیت کودکان افغانستانی کارگر در مغازه‌های عموما لوازم یدکی تهران می‌پردازد و گود زباله سعید در جاده تهران- سمنان که کودکانش روزها به محلات تهران می‌روند و مواد بازیافتی را از سطل‌های زباله شهری جمع‌آوری می‌کنند تا شب به گود سعید بازگردند و آنها را تحویل صاحب‌کار بدهند.

سالاروند در این کتاب تلاش دارد تا حد امکان به جهان زندگی این کودکان نزدیک شود و دنیا را از نگاه خود آنها به تصویر بکشد. شغل معلمی و آموزش غیررسمی به این کودکان باعث شده بود سالاروند حضوری مرتب (تقریبا هفتگی) در این دو مکان به‌عنوان میدان‌های پژوهشش داشته باشد و همین فرصتی بود برای انجام مردم‌نگاری و استفاده از تکنیک‌هایی مانند مشاهده مشارکتی (از داستان‌خوانی و نقاشی سر کلاس‌ها تا فوتبال بازی‌کردن با این کودکان و پیگیری وضعیت آن دسته‌ای که توسط شهرداری، بهزیستی یا نیروی انتظامی بازداشت می‌شدند)، گفت‌وگوهای عمیق با آنان، بررسی وضعیت خانوادگی‌شان و... .

سالاروند بعدا مستندی به نام «گود» با همکاری آیدین حلال‌زاده و به تهیه‌کنندگی بهمن کیارستمی درباره کودکان زباله‌گرد افغانستانی در تهران ساخت که مرتبط با همین مردم‌نگاری است.

در ساختار کتاب، به‌جز «یادداشت دبیر مجموعه»، «سپاسگزاری» و «پیش‌درآمد»، نویسنده در دو بخش «خانه کودک ناصرخسرو» و «گود زباله» به توصیف میدان پژوهشی پرداخته است. سپس در هریک از شش بخش اصلی کتاب بر توصیف یکی از موضوعات و مفاهیم اصلی مردم‌نگاری‌اش متمرکز شده است. بخش «مسیر» (خاطرات و تجربیات تلخ هنگام ورود قاچاقی و پرخطر به ایران)؛ بخش «نام» (تغییر نام‌هایی همچون گل‌آقا، جمعه‌گل، میرویس، مینارس، زِلمی و... که برای ایرانیان ناآشناست از سوی صاحبکاران این کودکان)؛ بخش «فوتبال: زبان مشترک» (به‌عنوان جذاب‌ترین موضوع برای کودکان کار افغانستانی)؛ بخش «سیاست» (تشریح سیاست‌های نامتعادل دولت‌های ایران در برابر مهاجران افغانستانی در چند دهه گذشته)؛ بخش «بهزیستی» (توصیف ناهماهنگی‌ها میان بهزیستی که متولی این کودکان است با دیگر نهادها و سازمان‌ها)؛ و بخش پایانی «آرزو» (درباره فهم نادرست ما ایرانیان از مفهوم آرزو نزد کودکان کار افغانستانی). نهایتا «سخن آخر» جای نتیجه‌گیری کتاب را گرفته است.

در سراسر کتاب نویسنده تلاش می‌کند نشان دهد این کودکان به سه دلیل «مهاجر غیرقانونی بودن»، «کارگر دون‌پایه» و بالاخره «سن پایین»، چندین لایه فرودستی را هم‌زمان در ایران تجربه می‌کنند (ص.۲۵). بنابراین سالاروند خواسته با این مردم‌نگاری، صدای این کودکان فرودست باشد. در این راه اما تلاش کرده به جای آنکه خود سخنگوی آنها شود، «اجازه دهد کودکان به‌عنوان سوژه‌های فعال و مطلعین کلیدی تفاسیر و افکار خودشان را نمایش دهند، نه اینکه فقط بر تفاسیر بزرگان از زندگی آنان تکیه کنیم» (ص. ۳۳).

این کار پژوهشی البته به نویسنده این فرصت را داد تا نه‌تنها اطلاعات و فهم عمیق‌تری درباره این کودکان بلکه حتی درباره اطرافیان آنها نیز به دست آورد. برای نمونه اشاره کرده «پیش از فعالیتم در این سمن فکر می‌کردم کسانی که به کودکان کار می‌دهند انسانی‌هایی بی‌رحمند که می‌خواهند از بچه‌ها بهره‌کشی کنند، اما واقعیت جور دیگری بود [...] صاحب‌کارهایی هم دیده‌ام که با نگرانی بچه را برای ثبت‌نام آورده‌اند و گفته‌اند تا هر ساعتی می‌تواند درس بخواند و بعد برود سر کار. کسانی بوده‌اند که وقتی بچه‌ها مریض شده‌اند، خرج درمانشان را داده‌اند و در دوران نقاهت بچه‌ها را به خانه‌های خودشان برده‌اند که در محیطی آرام‌تر استراحت کنند تا خوب شوند» (ص. ۵۶).

سالاروند به خوبی در این مردم‌نگاری توانسته به کودکان کار و جهان ذهنی آنها نزدیک شود، وضعیت دشوار زندگی آنان را به تصویر بکشد و البته بسیاری از کلیشه‌های ذهنی نادرست ما درباره آنان را به چالش بکشاند. او در «سخن آخر» می‌نویسد: «آنها هم مثل همه ما دلشان می‌خواهد وقتی ازشان فیلم بگیریم که لباس مرتب پوشیده‌اند، که شعر می‌خوانند، که خوب دومینو بازی می‌کنند. حالا این خواسته‌شان را باید بسط می‌دادم به کل پروژه، باید حواسم می‌بود که درد و رنج و ستم را در کنار خوشی‌هاشان ببینم، به اینکه خودشان می‌خواهند چه چیزهایی دیده و شنیده شود. همزمان باید حواسم باشد که نوشته‌ام تأویل من است از این چند سال رفت‌وآمد مستمر با بچه‌ها که احتمالا روایتم برای همه‌شان مطلوب نیست، اما تلاش کرده‌ام اخلاقی و منصفانه باشد» (صص: ۷-۱۹۶). او با آنها زمان‌های زیادی را سر کرده، شریک غم و شادی‌های‌شان شده و گاه فراتر از نقش یک پژوهشگر و بلکه به‌عنوان یک تسهیلگر اجتماعی و فعال مدنی، از حقوقشان دفاع کرده است. همین باعث شده این مردم‌نگاری رنگ‌وبوی انتقادی جدی به خود بگیرد. شاید همین زبان انتقادی بود که باعث شد سالاروند در یازدهم مهرماه امسال دستگیر و به زندان اوین منتقل شود؛ درحالی‌که جای این افراد زندان نیست.

چاپ دوم کتاب «انگار لال شده بودم: یک مردم‌نگاری از کودکان کارگر افغانستانی در تهران» اثر سپیده سالاروند، توسط نشر خرد سرخ در ۲۲۷ صفحه با قیمت ۳۹ هزار تومان منتشر شده است. برای خرید کتاب از طریق صفحه اینستاگرام برگ‌برگ اقدام کنید. با اسکن بارکد زیر به برگ‌برگ بپیوندید.

BARGGBARGG